

چه حرکتی پشت اختلافات و نسخه‌پیچی‌های کوهستانی‌ها و اکبری‌ها برای "توده‌های کارگر" (مزدوران مزدی، مزدوران معترض و کارگران رادیکال) نهفته است!؟

جمعی از کارگران خواهان نابودی کلاهی ویژه به‌نام نیروی کار

مضمون این مقاله بیان بخشی از تجارب تاریخی حرکت سرمایه و فروشنندگان نیروی کار است، که به‌بهانه برخورد به مجادله کتبی بین دو به‌اصطلاح فعال کارگری و روشنگری زدوبندهای سیاسی موجود، نگارش یافته، و به این وسیله لازم آمد بخشی از تجارب کارگران را - که بایستی دائماً یادآوری شود! - مرور کنیم!

نکته‌ای که قبل از هر چیز باید به آن اشاره شود اینست که وقتی تولیدکنندگان نعمات مادی به‌صورت مزدوران مزدی بوده، دنباله‌رو سیاست باشند - به‌استثنای قشر ناچیزی از آنها (یعنی کارگران جدی) که در تمام طول تاریخ چنین بوده - "تشکل مستقل کارگری" نیز مشکل آنان را برطرف نخواهد کرد؛ بلکه بایستی بر حرکت استقلال طبقاتی تأکید کرد.

آقای مهدی کوهستانی به تاریخ ۱۹ دسامبر ۲۰۱۱ در نوشته‌ای تحت عنوان "مجمع عالی با کدام انگیزه به کدام سو؟" در هیئت "دلسوز کارگران"، به بخشی از مسائل روز آنها می‌پردازد و می‌نویسد: "در شرایطی که بسیاری از فعالین کارگری گروگان گرفته شده‌اند و سلامتی آنها در زندانها در معرض خطر جدی هست، و در شرایطی که بسیاری دیگر از فعالین کارگری با تحمل آزار و اذیت روانی و بیکاری و با رفت‌وآمد به مراکز امنیتی و قضائی به مبارزه خود ادامه می‌دهند، افشای نهاد‌های دست‌ساز فرمایشی دولتی و وظیفه ماست... " و در همین رابطه می‌افزاید: "به راستی، جای سؤال است که چرا افرادی همانند اکبری، امروز این نهاد ضد کارگری را راهنمایی می‌کنند؟" (۱)

آقای حسین اکبری نیز در جواب آقای کوهستانی در مقاله‌ای با عنوان "آقای کوهستانی! می‌توانی نشان دهی که در دسته اول نیستی؟" می‌نویسد: "آقای کوهستانی و همانندگانشان باید بدانند در هواداری از کارگران دوگونه برخورد وجود دارد اول آنکه کارگران را در خدمت سیاست می‌خواهد در نتیجه به همه‌ی شیوه‌ها دست می‌زند تا از این نیروی بالقوه و بالفعل در راه سیاستی که دنبال می‌کند، سود جوید و دیگر آنکه سیاست را در خدمت طبقه کارگر می‌خواهد." (۲)

آقایان اکبری‌ها و کوهستانی‌ها از هر نوع سیاستی که صحبت کنند، نمی‌توانند نشان دهند که چنان سیاستی تاریخاً در خدمت مبارزه طبقاتی بوده باشد!؟ چون در طول تاریخ بشر، بعد از جماعات اولیه، برده، رعیت و مزدور مزدی زیر سلطه برده‌دار، مالک زمین و مالک ابزار کار و معاش بوده‌اند. طبعاً از آگاهی تا به خودآگاهی، - که یک روند شکنجه تاریخی است - سیاست و فرهنگ شیوه تولید مسلط، امری تعیین‌کننده است. این امر خود را از اولین حرکت اعتراضی کارگران لیون در ۱۸۳۲ در فرانسه، تا حرکت کارگران انگلیس در طول تمام تاریخ نظام سرمایه در این کشور، از ایران تا جهنم عربی، خود را به‌روشنی نشان می‌دهد. مزدوران مزدی و مزدوران معترض؛ چه راست و چه چپ، تماماً زیر سلطه مناسبات تولید، یعنی سیاست و فرهنگ و اخلاق نظام سرمایه قرار می‌گیرند. در این میان این کارگران رادیکال هستند، که در جریان مبارزه تاریخی - طبقاتی، خود را از تسلط سیاست و فرهنگ و... رها کرده، با رسیدن به خودآگاهی، به کارگران جدی تبدیل می‌شوند.

در طول تاریخ تسلط سرمایه، انقطاع تجربه تاریخی و بی‌خبری از تجربه گذشتگان، یعنی نسل‌های گذشته، سبب

می‌شود که در تکان‌ها و زلزله‌های سرمایه، سرمایه بتواند بی‌تعدالی خود را به تعادل رسانده و به بحران‌های آتی وارد شود و مزدوران مزدی را برای انباشت بیشتر فقیرتر گرداند. بنابراین هر دو سیاست و یا هر نوع سیاستی، که مورد نظر پادوان سرمایه از جنس کوهستانی‌ها و اکبری‌ها باشد، در خدمت سرمایه خواهد بود. سیاستی که از حرکت تشکلی طبقاتی، که در هر اعتصاب و اعتراضی در همان لحظه تاریخی تقابل قدرت سرمایه و نیروی کار - حتی تقابل واکنشی روزمره - در هر بحرانی، که خود زاده مبارزه طبقاتی است، و این سیاست نشانه حرکت استقلال طبقاتی است. این استقلال طبقاتی، منشأ و نشانه آزادی - اشتراک، یعنی همان شرایط هستی و بازاندیشگونی‌شدن همان هستی اجتماعی، یعنی کار مرده (شرایط عینی) و کار زنده (شرایط ذهنی) برای تغییر همان هستی اجتماعی است.

یک انتقال تجربه تاریخی، که در زیر خاک و بطن مدفون شده، این را به ما می‌آموزد:

مارکس به تاریخ ۷ اوت ۱۸۴۴ در یادداشت‌های انتقادی درباره مقاله «شاه پروس و فرم اجتماعی» می‌نویسد:

«هرجا احزاب سیاسی وجود دارند، هرکدام علت هرگونه فلاکت اجتماعی را در این می‌بینند که به‌جای او رقیب سکان دولت را به‌دست دارد. حتی سیاستمداران رادیکال و انقلابی علت فلاکت را نه در ذات دولت، بلکه در شکل خاصی از دولت می‌جویند، و می‌خواهند به‌جای آن شکل دولتی دیگری بگذارند.» (صفحه ۴۰۱)

«فهم سیاسی دقیقاً بدین سبب سیاسی است که در درون محدوددهی سیاست می‌اندیشد. و هرچه تیزتر و قوی‌تر باشد، از درک عارضه‌های اجتماعی ناتوان‌تر است... اصل سیاست، اراده است. هر قدر فهم سیاسی یکجانبه‌تر، و بنابراین کامل‌تر باشد، به قدر قدرتی اراده بیشتر اعتقاد داشته، در مورد محدودیت‌های طبیعی و روحی اراده کورتر بوده، و بنابراین از کشف منبع عارضه‌های اجتماعی ناتوان‌تر است...» (صفحه ۴۰۲)

«این‌که فلاکت اجتماعی موجب فهم سیاسی است، نادرست است، برعکس تنعم اجتماعی ایجاد فهم سیاسی می‌کند. فهم سیاسی روح‌پاور spiritualist است و به کسی ارزانی شده که داراست، که در نعمت به‌سر می‌برد.» (صفحه ۴۰۶)

«هراندازه فهم سیاسی یک خلق آموزش دیده‌تر و عمومی‌تر باشد، پرولتاریا - دست کم در ابتدای جنبش - نیروهای خود را در خیزش‌های غیرعقلانی، بی‌ثمر و به‌خون‌کشیده، بیشتر تلف خواهد کرد. چون‌که او در قالب سیاست می‌اندیشد، علت تمام بدبختی‌ها را در [اعمال/ اراده و تمام وسایل درمان را در قهر و در سرنگونی‌ی شکل بخصوصی از دولت می‌بیند. دلیلش اولین خیزش‌های پرولتاریای فرانسه؛ کارگران لیون، می‌پنداشتند که فقط در پی اهداف سیاسی‌اند، فقط سربازان جمهوری‌اند؛ درحالی‌که به‌واقع سربازان سوسیالیسم بودند. فهم سیاسی آنان، این‌گونه ریشه فلاکت اجتماعی را برایشان میهم ساخت و شناختشان را از هدف واقعی تحریف کرد. فهم سیاسی آنان، این‌چنین غریزه اجتماعیشان را فریب داد.» (صفحه ۴۰۷)

(همه تأکیدات از خود مارکس است. ترجمه از متن آلمانی)

ملاحظه می‌کنیم که درس تاریخ یک چیز است، درس پادوان سرمایه چیزی دیگر. زیرا ریشه سیاست، فرهنگ و ادبیات و اخلاق، که از گرایش‌های متعدد شکل می‌گیرد، به سرمایه‌های متعدد در کلیت اجتماعی خود شامل سرمایه‌های صنعتی (سرمایه‌های قانون ارزش یعنی استثمار و انباشت)، سرمایه‌های سوداگر (بازرگانی و تجارت) و سرمایه‌های انگلی (پول - سرمایه، ربا، بهره، اعتباری، سفته‌بازی و کازینویی و...) تعلق دارند، اما سخنگویان و مجیزگویان سرمایه (چه راست و چه چپ) این‌ها را به‌عنوان گرایش‌های درون خود مزدوران و نمود کرده، از جنس خود آنها می‌دانند. درحالی‌که مزدوران اجتماعاً از همان ابتدا در زیر سلطه کارفرماها می‌باشند و تمام سیاست (چه چپ و چه راست) و فرهنگ به‌آنها تحمیل می‌شود. سپس به مرور زمان و با کسب تجارب استثمار و نقره‌داغ‌شدن، وقتی که تنها درصدی از مزدوران به کارگران جدی تبدیل می‌شوند، نه تنها در یک کارخانه یا یک کشور معین جغرافیایی؛ بلکه در تمام سطح

جهان سرمایه بدون کوچکترین انحراف و تزلزلی براساس تفکر منافع کل نابودی طبقه مزدور و استثمار و براساس آزادی و اشتراک جهانی حرکت می‌کنند. این توضیح سیاسی باید براساس زمینه‌های شرایط تاریخی سرمایه نشان داده شود. و این مستلزم اینست که به درک تاریخی - جهانی برسیم (آگاهی - خودآگاهی)، و بدانیم که برای تبدیل پول به سرمایه، صاحب پول باید در بازار کالاها کارگر آزادی که به دو معنی آزاد باشد، بیابد: کارگری که به‌مثابه شخص آزاد، اختیار نیروی کار خود را مانند کالای متعلق به خود داشته باشد، و از سوی دیگر نباید کالای دیگری برای فروش در اختیار داشته باشد. آزاد - به‌زبان بورژوائی - از هفت دولت آزاد؛ یعنی آس‌وپاس. و تاریخ جهان - که باصلاحیت‌ترین و معتبرترین دادگاه جهان و آموزنده‌ترین درس زندگی به ماست - به ما نشان داده و می‌دهد که طبیعت دارندگان پول و کالا را از یک سو و کسانی را که فقط صاحب نیروی کار خود هستند از سوی دیگر، نیافریده است. این رابطه به هیچ وجه از تاریخ طبیعی ناشی نمی‌شود - که کلاسیک‌های بورژوائی (آدام اسمیت‌ها و ریکاردوها) و اکثر مارکسیست‌ها و لنینیست‌ها در مغزها رسوب داده‌اند و در بهترین حالت دیدیم انگلس آن را تاریخی - منطقی خوانده و ماتریالیسم تاریخی خطی را نتیجه گرفته - و نه رابطه اجتماعی است، که در کلیه ادوار تاریخی مشترک باشد. در وجود محصولی که به شکل کالا درآمده، شرایط مشخص تاریخی نهفته است. پس در اثر تقسیم کار چنان توسعه‌یافته در درون جامعه، که جدائی بین ارزش مصرف و ارزش مبادله به انجام رسیده باشد، مثل پول؛ که شرایط پیدایشش با پیشرفت مشخصی در رابطه با مبادله ملازمه دارد. اشکال ویژه پول، معادل ساده یا وسیله دوران و یا وسیله پرداخت و زراندازی و پول جهانی برحسب دامنه مختلف وسعت هرکدام و تفوق نسبی این یا آن یک از وظایف، نشان‌دهنده مراحل بسیار مختلف پروسه تولید اجتماعی هستند. تجربه جامعه نشان داده که گردش کالای نسبتاً کم رشدیافته‌ای نیز برای به‌وجودآوردن کلیه اشکال کالائی کافیت.

ولی در مورد سرمایه وضع به‌قرار دیگر است. شرایط تاریخی وجودش به هیچ وجه با گردش کالا و پول تطبیق نمی‌کند، سرمایه فقط در جانی بروز می‌کند، که دارنده وسایل تولید و معیشت کارگر آزاد را، به‌مثابه دارنده نیروی کار خویش، در بازار بیابد و در چنین شرط تاریخی، تاریخی از جهان نهفته است!

پس امروز، صحبت از تشکل، دستمزد، بهره زمین، ابزار کار، نیروی کار و یا هر مقوله اقتصادی و اقتصادی سیاسی، بدون در نظر گرفتن رابطه سرمایه با هر یک از این‌ها یاوه‌گویی بیش نیست. در نتیجه می‌بینیم که تحلیل طبقاتی به فراموشی سپرده شده است.

اکنون ساختار سرمایه، نهادها، بوروکراسی، قانون و... خود را - که روح خودش می‌باشد - برای شیوه تولیدی‌اش از همان آغاز اعلام دوران جدید، اعلام و به‌وجود می‌آورد و ابتدا از یک دهه تا چند دهه عمل کرده، سپس همه این‌ها قانونی می‌گردند. حرکت سرمایه در طول حیات خود همیشه با تلاطم و موانع بسیار روبرو بوده، اما محدودیت‌های خود را با پویایی خود به‌لحاظ زمانی و مکانی برطرف می‌سازد و در عین حال زمینه‌های بحران آتی را بالأجبار به وجود می‌آورد.

سلسله‌مراتب، مدیریت، و دست‌های مرئی در پیوند با دست‌های نامرئی، آن میکانیزم کنترلی هستند که بعد از هر حرکت نیروی کار در مقابل قدرت سرمایه، سلطه سرمایه را مجدداً حاکم می‌کنند. نمونه: اتحادیه‌های غیرقانونی و حتی گاهاً مخفی در دوران مانوفاکتورها، سندیکاها و اتحادیه‌ها و آنارکوسندیکالیسم در زمان کارخانه (بلوغ سرمایه) و حتی آنارکوسندیکالیست‌ها که سندیکاها را سرخ را علم کردند، شوراها (که طبقه متوسط و روشنفکران رادیکال و حتی انقلابی - نماهای به‌اصطلاح خواهان کمونیسم - که همان ادامه‌دهنده توسعه جهانی سرمایه بودند - اکنون میسر به‌معنای اخص کلمه نمونه بارز...) تنها کمیته‌های کارخانه، دیالکتیک شوراها و اتحادیه‌ها، آخر خط بودند، که نابود شدند؛ یعنی تضاد باید

از بین برود. در شرایط خاص تاریخی خود و تا امروز حرکت‌های پراکنده و گروهی کارگران در تمام گوشه و کنار جهان به شکل مخفی بوده، اما بلافاصله بعد از علنی شدن سرکوب و زیر پرچم سرمایه می‌روند؛ زیرا تحت سلطه بدون چون و چرای سرمایه فقط نارضایتی و اعتراض می‌ماند.

یک تجربه تاریخی از کارگران جدی و همکاران فکری آنان، که حاصل جمع‌بندی ۴ قرن (۱۶، ۱۷، ۱۸ و ۱۹) می‌باشد، می‌گوید که هستی اجتماعی - اقتصادی مزدوران مزدی را شرایط انباشت سرمایه تعیین می‌کند:

"سرمایه شرایط وابستگی را زیر شکل‌های قابل تحملی می‌پوشاند و یا چنانکه ایدن (Eden) - اقتصاددان انگلیسی از مکتب آدام اسمیت - می‌گوید آن شرایط را "دلپذیر و آزادمنشانه" می‌سازد. به‌جای آنکه این شرایط عمقاً تشدید یابند، با افزایش سرمایه گسترده‌تر می‌شوند یعنی فقط با افزایش سرمایه و زیاد شدن تعداد تابعین آن، استثمار و تسلط سرمایه وسیع‌تر می‌شود. در نتیجه از دیاد اضافه‌محصول خود کارگران و افزایش مقدار مبدل‌شده آن به سرمایه الحاقی، قسمت بیشتری از اضافه‌محصول به صورت وسایل پرداخت به سوی کارگران روان می‌شود به طوری که دامنه برخورداری آنها را وسیع‌تر می‌کند و مصرف مایه آنها از حیث تأمین لباس، اثاث خانه و غیره بهبود می‌یابد و می‌توانند ذخیره پولی مختصری برای خود تشکیل دهند. ولی همان‌طور که لباس بهتر، غذای بیشتر، رفتار نیکوتر و پس انداز بزرگتر شرایط وابستگی بندگان را تغییر نمی‌دهد به همان قسم این اوضاع و احوال در وابستگی کارگران مزدور تغییری به وجود نمی‌آورد. در واقع ترقی بهای کار در نتیجه انباشت سرمایه فقط به این معناست که طول و عرض و حجم زنجیر طلائی‌نی که کارگر مزدور خود برای خویشتن ساخته است، امکان می‌دهد که زنجیر مزبور نرم‌تر کشیده شود... یا ترقی بهای کار از آن جهت ادامه پیدا می‌کند که مزاحم پیشرفت انباشت نیست؛ به قول آدام اسمیت: حتی در صورت تنزل سود، سرمایه‌ها افزایش می‌یابند و حتی سریع‌تر از پیش..."^(۳)

(کارل مارکس، کاپیتال، جلد اول، انتشارات حزب توده ایران، ترجمه ایرج اسکندری، صفحه ۵۶۱)

پس، تقلیل در کار بی‌اجرت به هیچ وجه اخلاقی در توسعه تسلط سرمایه به وجود نمی‌آورد! نمونه تاریخی: رابطه انباشت سرمایه با دستمزد بعد از جنگ جهانی دوم تحت نام دولت رفاه.

آیا کسانی که همان نسخه سندیکا، آنارکوسندیکا، اتحادیه، شورا و مجمع عمومی را برای مزدوران و کارگران معترض و کارگران رادیکال می‌پیچند، آنان را به عقب بر نمی‌گردانند؟ آیا برگشت به عقب، ارتجاع نیست؟! چرا تجربه هستی اجتماعی - که باید به تغییر همان هستی اجتماعی بیانجامد - باید به صورت نسخه‌های امروز و فردا دربیاید؟ آیا این‌ها یک روند تاریخی بیش نیست؟ پس نسخه‌پیچی ارتجاعی است. همین و بس!

پس هستی اجتماعی تولیدکنندگان، که رابطه کار مرده (سرمایه ثابت) با کار زنده (سرمایه متغیر) است، در اثر تجربه و آگاهی - که به انگیزه استقلال حرکت خود کارگران می‌انجامد - راه مبارزه با سرمایه را در انطباق با شرایط به آنان نشان می‌دهد! و این همان استقلال صف مبارزه طبقاتی مزدوران مزدی است، که در روند تاریخی به جدی و انقلابی تبدیل می‌شوند؛ ولی سرمایه و پادوان سرمایه سعی می‌کنند این تجربه تاریخی را منقطع و به‌جای آن تاریخ‌نگاری خودساخته خود را به خورد کارگران به‌طور اخص و زحمتکشان به‌طور عام و جامعه به‌طور علی‌العموم بدهند.

حال چون بورژوازی احزاب دارند، چون سیاسی هستند؛ یعنی دولت دارند، بانک مرکزی دارند، تقسیم کار دارند، و چپ‌ها نیز به‌مثابه اپوزیسیون بورژوازی، طبق آموزش و رهنمودهای انگلس (که مکتب مارکسیسم را جا انداخت) و فرزند خلفش انترناسیونال ۲، با استفاده از نتیجه تاریخی - منطقی‌ئی که از ماتریالیسم تاریخی می‌گیرند (همان سوسیالیست‌های منبری - دولتی‌ئی که مارکس با آنها مرزبندی قاطع داشت)، به‌عنوان قیّم کارگران، باید کارگران را - که آنها را فقط در حد صنفی می‌دانند - برای به قدرت رساندن خودشان، با سیاست آشنا و به‌دنبال آن پادو حزب کنند و با احزاب جهانی پیوند دهند. سپس نهادهای وابسته به خود را با نهادهای وابسته به احزاب گره بزنند. بالطبع تمام این

نهادهای، سر از زیر سلطه سرمایه و بوروکراسی و بوروکراتیک سرمایه درمی‌آورند. همان سلسله‌مراتب شیوه تولید مسلط، در سیاست خودسلسله‌مراتب نهادهای، سندیکاها، اتحادیه‌ها و... و... را به وجود آورده، به زانده تولید مبدل می‌کند. جدائی ابزار تولید و محصول، واسطه زائد پول (معادل عام)، بانک ملی، یعنی مرکزی، یعنی دولت را، به وجود آورد! همان‌طور که پول مراحل توسعه تولید را منعکس می‌کند، به همان نحو نیز اشکال مختلف دولت را در رابطه با شیوه تولید نشان می‌دهد. سرمایه، در گرایش‌های زیگزاگی به افزایش و کاهش مزد، تغییرات قانون کار، و... و... روح خود را به سرمایه‌داران و دولت‌هایشان دیکته می‌کند. از قرن ۱۴ تا امروز، تمام بحران‌ها و درگیری‌های مبارزه طبقاتی، این‌ها را در مقاطع تاریخی نشان داده است. سه‌جانبه‌گرایی‌ها و توافقات مقطعی تاریخی سرمایه و تشکل‌های مختلف نیروی کار تا تشکل مستقل من‌در‌آوردی مورد نظر "فعالین کارگری"، نسخه‌هایی گمراه‌کننده‌اند؛ زیرا اگر بردگان نظام برده‌داری می‌توانستند از آزادی حرفی بزنند، بردگان مزدی هم می‌توانند از تشکل مستقل بگویند. اکنون زمان رفرم و سازش و خیانت صد، صدوبیست سال است گذشته است. انقلاب تنها شناخت و گفت‌وگو دستور روز است و آن با استقلال حرکت طبقه مزدور، که به طبقه کارگر برای نابودی کالای ویژه که به شکل طبقه درآمده باشند و طبقات را نابود کنند، قدرت سیاسی را نابود کنند، در مقابل سیاست، شناخت تاریخی - طبقاتی، یعنی مبارزه و جنگ طبقاتی را مقابلش بگذارند، عملی می‌شود. در غیر این صورت، کارگران به بازپس دست سیاست‌بازها تبدیل شده، بالأبواب به پارلمان دخیل بسته و در نتیجه تمام احزاب راست، چپ، سوسیالیست - کمونیست آنها را در پارلمان زیر چرخ‌های ارابه‌خاگر نات^(۴) سرمایه قربانی خواهند کرد.

آقای محمود صالحی، به عنوان یک کارگر رادیکال سیاسی، پس از سال‌ها تلاش و از خودگذشتگی، در مقابل رؤسای سندیکاها فرانسوی، ضمن اعتراض به خاطر عدم حضور بدنه سندیکا، در ادامه صحبت‌های خود اعلام می‌کند که تشکل‌های ساخته شده در خارج از محیط کار در ایران ربطی به کارگران ندارند. تا اینجا با تأخیر ۱۲-۱۰ ساله، حق با آقای صالحی است. اما هر کارگر رادیکالی باید از خود بپرسد که آیا ما محکوم هستیم که همیشه از صفر شروع کنیم و سال‌ها توان و انرژی خود را برای کسب تجربه فردی تلف کنیم، یا باید به تجارب تاریخی حداقل ۱۵۰ ساله خودمان مراجعه کنیم؟ بی‌اطلاعی از تجارب تاریخی و نداشتن دانش طبقاتی سبب می‌گردد که آقای صالحی آزموده بارها شکست‌خورده تاریخی را مجدداً بیازماید. آیا با توجه به تجربه تاریخی طبقه، دخیل‌بستن به سندیکا و اتحادیه (با هر پسوند و پیشوندی) تکرار همان تجارب شکست‌خورده تاریخی نیست؟ آیا تکلیف مبارزه بین نیروی کار و سرمایه در خیابان (سیاسی) رقم خواهد خورد یا در نقطه تولید؟

آقای کوهستانی در ادامه جدل با آقای اکبری در مقاله دیگری تحت عنوان "انتخابات، دست‌مزد کارگران" می‌نویسد: "مسلم است که جنبش کارگری ما خواستار تقسیم عادلانه ثروت و کار شایسته، خواستار برابری زن و مرد در کار هست، چه در میدان کار و چه در عرصه اجتماع، این جامعه در هر خیزش و جنبشی فرهنگ انسانی را فریاد می‌زند!"^(۵) آقای کوهستانی مثل همه "مصلحین اجتماعی" و بزک‌کنندگان چهره کریمه سرمایه، تضاد بین سرمایه و نیروی کار را نه در تولید، بلکه در توزیع جستجو می‌کند و در درون نظام سرمایه به دنبال تقسیم عادلانه ثروت، کار شایسته، فرهنگ انسانی و... می‌گردد! نمونه تاریخی "جنبش نان پهن" برای مزدوران بی‌شبهت به "کباب‌های پهن و مجانی" آغاز انقلاب مشروطه ایران نیست، که برخی از مبلغین کوتاه نظر آن را وسیله جلب هوادار برای مشروطیت می‌انگاشتند؛ درست نظیر هواداران آزادی تجارت به‌هنگام جوش و خروش برای الغای "قانون غلات" در ۱۸۴۷ انگلیس.

آقای کوهستانی در جریان جدل خود عنوان خوبی را برای مقاله مورخ ۲۴ ژانویه خود انتخاب نموده است! ما هم به توصیه درست ایشان که معیار را درون و حال و نه برون و قال می‌دانیم. ما بالاتر از آن، صداقت کارگری را در میدان مبارزه، اصل قرار می‌دهیم. اما متأسفانه آقای کوهستانی به توصیه خود وفادار نمانده، و در برخورد به آقای اکبری سیاست یک بام و دو هوا اتخاذ کرده است. اگر آقای اکبری بنا به موقعیت طبقاتی خود در دفاع از تشکیلی وابسته به جناحی از رژیم از سوی آقای کوهستانی به‌درست مورد مواخذه قرار می‌گیرد، پس چگونه تبلیغ اصول ۲۳ و ۲۶ قانون اساسی و سعه صدر همان رژیم از سوی آقای اسالو مورد انتقاد آقای کوهستانی قرار نگیرد؟ آیا آقای اسالو امکان حضور و مصاحبه در تلویزیون آمریکا را برای آقای کوهستانی فراهم آورد یا این امکان را آقای کوهستانی برای وی فراهم کرد تا از سعه صدر رژیم سخن گوید؟ آیا آقای کوهستانی وسیله حضور آقای اسالو را در کنگره اتحادیه حمل و نقل انگلستان فراهم آورد یا آقای اسالو مستقیماً به این کنگره دعوت شد؟ اگر بنا به گفته این دسته از "فعالین کارگری" حضور در این کنگره برای رساندن پیام کارگران سندیکای واحد بود، چرا از حضور همکار قدیمی خودشان در بنیاد کار، که قبل از اختلافاتشان وی را در اتحادیه‌های کارگری نماینده طبقه کارگر ایران معرفی می‌کردند، ممانعت به عمل آوردند؟ (با توجه به اینکه این فرد دیگر در قید حیات نیست، از آوردن اسمش خودداری می‌کنیم).

آقای کوهستانی در مبادله سیاست برای بالابردن ارزش مصرفی خود به‌نفع خویش، با کسب تجارب از رؤسای اتحادیه‌های مطیع سرمایه، در مقایسه با "فعالین کارگری" از موقعیت بهتر و مستحکم‌تری برخوردار است. این موقعیت از بده و بستان‌های وی با احزاب سیاسی راست و چپ به‌دست آمده است. وی به‌عنوان عضو حزبی سوسیال دموکرات (نیو دموکرات پارتی) قبل از بروز اختلافات و رقابت بر سر رهبری و امکانات در بنیاد کار با اغلب احزاب سیاسی چپ ایران رابطه نزدیک داشت. این رابطه یک معامله سودمند برای همه طرفین محسوب می‌شد. احزاب چپ از طریق وی تلاش می‌کردند راهی به دل رؤسای اتحادیه‌ها باز کنند و آقای کوهستانی با نشان دادن رابطه وسیع خود با این دسته از احزاب موقعیت خود را برای مأموریت‌های آینده در میان رؤسای اتحادیه‌ها تحکیم می‌کرد.

زمانی که اختلافات در بنیاد کار حاد گردید، دست اندرکاران این نهاد راهی جز انحلال نیافتند. آیا تخطی عضوی از یک نهاد از نظر این آقایان منجر به انحلال آن نهاد می‌گردد؟ آیا این دسته از آدم‌ها که امروز در اتحاد بین‌المللی در حمایت از کارگران در ایران در امتداد بنیاد کار فعالیت می‌کنند، می‌توانند مورد اعتماد کارگران قرار گیرند؟ در جریان اختلافات بنیاد کار، از میان همه احزاب سیاسی چپ ایرانی، تنها "اتحاد سوسیالیستی کارگری" آن‌هم به‌خاطر از دست رفتن موقعیت خودشان در بنیاد کار از زاویه رقابت با بخشی از فعالین این بنیاد موضع گرفتند. در این میان موضع "حزب کمونیست ایران" مضحک‌تر از "اتحاد سوسیالیستی کارگری" از آب درآمد. آقای فرهاد شعبانی عضو کمیته مرکزی این حزب در نوشته چند خطی خود با نقد مواضع سیاسی آقای اسالو، آقای کوهستانی را به‌درست یا نادرست همکار سولیداریتی سنتر معرفی نمود. این در حالی بود که خود این حزب و کادرهای آن مثل سایر احزاب چپ ایرانی با آقای کوهستانی تا مقطع انحلال بنیاد کار رابطه نزدیکی داشتند. آقای کوهستانی در دفاع از خود به‌درستی به این حزب و منجمله آقای شعبانی متذکر گردید که حزب مزبور تابه‌حال در رابطه با عملکرد آمریکا در ایران و عراق نقدی نداشته است و از آنان خواست اگر موضعی داشته‌اند آن را به اطلاع همگان برسانند. آقای شعبانی به‌خاطر مخصه‌ای که گیر کرد به همگان قول داد که پاسخ وی را در مطلب دیگری مفصلاً خواهد داد. اکنون پنج سال از زمان نگارش مطلب آقای شعبانی می‌گذرد. آیا آقای شعبانی و "حزب کمونیست ایران" قادر به جواب خواهند بود؟ در این مورد نیز تاریخ به داوری خواهد نشست.

« بهره‌کشی بی‌حد و شمار از نیروی کار ارزان قیمت، یگانه اساس توانایی سرمایه در رقابت است. »

کارل مارکس

آدام اسمیت در سال ۱۷۷۳ (۲۳۹ سال پیش) در کتاب ثروت ملل خود نوشت:

«کارفرمایان همیشه و همه‌جا ساکت و خموشند، ولی دائماً و به‌طور یکنواخت باهم متحد می‌شوند که مزد کارگران را از نرخ واقعی آن بالاتر ببرند... در حقیقت ما به‌ندرت از اتحادیه کارفرمایان چیزی می‌شنویم، زیرا این یک امر عادی، و حتی می‌توان گفت یک امر طبیعی است... گاهی کارفرمایان، نیز داخل یک زبوند مخصوصی می‌شوند که مزد کارگر را حتی از نرخ طبیعی آن نیز پائین‌تر ببرند. این کار همیشه در نهایت سکوت و در خفا انجام می‌شود، تا لحظه اجرای آن کسی اطلاع ندارد، که در آن هنگام نیز کارگر بدون مقاومت تسلیم می‌گردد. و با اینکه کاهش مزد به‌شدت کارگران را تحت فشار قرار می‌دهد، ولی دیگران هیچ وقت چیزی در این باره نمی‌دانند...»^(۶)

نمونه‌ای هم در زمینه تدابیر کاهش دائمی قیمت نیروی کار را یادآوری کنیم، که از اهمیت تاریخی - طبقاتی برخوردار بوده، نتایج زبان‌بار آن امروزه برای کارگران سراسر دنیا کاملاً ملموس است.

روزنامه تایمز در سوم سپتامبر ۱۸۷۳ (درست یک قرن بعد از نوشته آدام اسمیت در ثروت ملل) نوشت که آقای استاپلتون، نماینده پارلمان انگلستان، در یک سخنرانی درباره قیمت کار [دستمزد] در آینده، به دورنمای آینده سرمایه انگلیسی اشاره کرده می‌گوید:

« اگر چین به یک کشور بزرگ تولیدکننده تبدیل شود، نمی‌دانم چگونه جمعیت صنعتی اروپا می‌تواند بدون کاهش مزد { تا سطح رقبای خود به مبارزه ادامه دهد. }»^(۷)

آرزوی آقای استاپلتون در آن زمان این بود که با استفاده از نیروی کار ارزان چین، بتوان کارگران این کشور را در مقابل نیروی کار اروپا قرار داد و بدین وسیله سطح مزد کارگران را در اروپا تنزل داد...

اگر در آن زمان هم سطح شدن دستمزد کارگران اروپایی با چینی‌ها به‌آسانی قابل تصور نبود، امروزه چشم‌انداز این نزدیکی را به‌وضوح می‌توان مشاهده کرد و اکنون دیگر نه تنها این کشور با بهره‌کشی با شدت خارق‌العاده نیروی کار همچنان جذب‌کننده سرمایه‌های سراسر جهان بوده و موجبات سقوط دستمزدها را در سطح بین‌المللی فراهم آورده، علاوه بر آن، سرمایه‌های تجاری و حتی سرمایه صنعتی چینی نیز راهی آمریکا و اروپا گردیده و در آینده سرمایه‌های چینی هم در خارج از این کشور به سقوط دستمزدها کمک خواهد کرد!... برای مثال در آینده‌ای نه چندان دور خواهیم دید کارخانه اتومبیل‌سازی در حال تأسیس چین در بلغارستان و سرمایه‌گذاری‌های آتی این کشور در اروپا، چه تأثیرات مخرب تازه‌ای بر دستمزدها خواهد گذاشت! این منطق حرکت سرمایه است؛ زیرا اگر از سرمایه پرسیده شود روزانه کار چیست؟ در جواب می‌گوید: ۲۴ ساعت! زیرا تمام طول حیات نیروی کار متعلق به سرمایه است. چون معنی پرولتر یعنی مزدور!

« در روزگار کنونی، از دولت سررقابیتی که در بازار جهانی... در گرفته است، کام دیگری فراتر از آن نهاده‌ایم. ستاپلتون، عضو پارلمان [انگلستان] به رأی‌دهندگان خود چنین توضیح می‌دهد: "اگر چین میل به کشور بزرگ صنعتی شود، من نمی‌دانم توده‌های کارگری اروپا چگونه خواهند توانست، بدون آنکه تا سطح رقبای خود تنزل نمایند، در مبارزه پایدار بمانند." اکنون هدف مورد آرزوی سرمایه انگلیس دیگر مزدهای قاره اروپا نیست، خیر، آماج دستمزد چینی است.»

... و آقای قراگوزلو هم در مورد دستمزد حق دارد ادعا کند که چپ‌ها روضه می‌خوانند! اما چپ‌های روضه‌خوان به دعانویسانی چون قراگوزلو احتیاج دارند. مذهب‌های عرفی دست کمی از مذهب‌های شرعی ندارند؛ زیرا هر دو نیاز به دعانویس و روضه‌خوان دارند.

برای شکافتن و بیان جوهر واقعی اختلافات آقای اکبری و کوهستانی اجمالاً نگاهی به رابطه سرمایه و نیروی کار در این دوره مشخص بیاندازیم.

الف. عرصه بین‌المللی

سرمایه برای ادامه حرکت خود امروز نیاز به بازتعریف رابطه سرمایه مرده و زنده (سرمایه ثابت و متغیر) دارد. در این رابطه قدم اول حمله به دستمزدها و معیشت زحمتکشان و مثله‌کردن قوانین کار موجود خواهد بود. بالابردن سن بازنشستگی، کاهش میزان و زمان بیمه بیکاری، مزایا، بیمه بازنشستگی، پایین آوردن میزان بازنشستگی، بیمه درمانی و خدمات اجتماعی و به حداقل رساندن این‌ها امروز در دستورکار نمایندگان سیاسی سرمایه در سطح جهانی قرار دارد. این امر در دو کانون اصلی سرمایه از دهه‌ها قبل شروع شده بود و اکنون ما با نتایج آن روبرو هستیم. در آمریکا این حرکت از دهه ۸۰ قرن گذشته و در آلمان از دهه ۹۰ شروع گردید. فشار نمایندگان سرمایه برای قطعی نمودن این پروسه امروز در اسپانیا، یونان، ایتالیا به شدت ادامه دارد. امروز قانون کار و تغییرات در آن به نفع حرکت سرمایه به یکی از عرصه‌های مبارزه طبقاتی تبدیل شده و به همین جهت مقاومت و اعتراض نیروی کار در سطح جهانی در این رابطه جریان دارد. این روح (قانون) جهانی سرمایه باید از طریق سازمان جهانی کار، صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی و دولت‌های سرمایه علیه نیروی کار به پیش برده شود. در سطح اروپا با توجه به قدرت سرمایه در آلمان، سرمایه‌های آلمانی اراده خود را به سرمایه‌های اروپائی و به‌طریق اولی بر نیروی کار دیکته خواهد کرد. تظاهرات و ناآرامی‌های سیاسی در یونان، اسپانیا، ایتالیا و رومانی گوشه‌هایی از عکس‌العمل سرمایه‌های ملی در محدوده جغرافیای سیاسی و دنباله‌روی نیروی کار در مقابل تعدیات جدید سرمایه از بروز این تقابل در مقابل سرمایه جهانی و اروپا است. جنبش اشغال وال استریت با ترکیب رنگارنگ طبقاتی آن و گسترش آن در سطح جهانی برخلاف تحلیل‌های سیاسی سطحی جریانات سیاسی چپ آمریکا و اروپا، نهایتاً به دستمایه نمایندگان سیاسی سرمایه در انتخابات پارلمانی تبدیل خواهد شد. این جنبش، اعتراضی به سرمایه مالی و خانه‌خرابی میلیون‌ها آمریکائی است که طبقه متوسط و محروم جامعه را فقیرتر کرده و به همراه خود بخشی از نیروی کار را به خیابان سرازیر کرده است. همین رنگین کمان طبقاتی سبب می‌شود که این اعتراض مورد استفاده بخش‌های دیگر سرمایه و نمایندگان سیاسی آنها قرار گیرد. اوپاما و ده‌ها سیاستمدار راست و چپ از همان ابتدای شروع آن رسماً حمایت خود را از آن اعلام کردند. همان‌طور که بهار عربی به خزان عربی تبدیل شد، این جنبش نیز نهایتاً به سکوی پرواز سرمایه برای رفع تنگناهایش و ورود به بحران‌های آینده مورد استفاده قرار خواهد گرفت. نیروی کار از هر سو نه تنها از سوی سرمایه بلکه از سوی ابزارهای رنگارنگ آن از جمله اتحادیه‌های کارگری و مکتب‌های مارکسیستی و آنارشیستی خیابانی محاصر شده و عقیم خواهند شد. جهان سرمایه به‌یمن دیکتاتوری عریان حزب کمونیست چین با کشیدن ارزش‌اضافی مطلق ۱۳-۱۱ ساعت کار در روز و رشد سرسام‌آور اقتصادی از بحران موجود عبور نموده و خود را برای بحران و بحران‌های آتی آماده خواهد ساخت. در شرایط فعلی سرمایه چینی چنان عرصه را بر نیروی کار خود تنگ نموده است که میلیون‌ها نیروی

کار مؤنث برای زنده ماندن خود در سطح جهانی حتی به هرزگی‌ها و خواست‌های جنسی کارفرمایان خود تن می‌دهند. در چند سال اخیر سرمایه‌های ترکیه نیز به یمن اسلام معتدل دست کمی از سرمایه چینی نداشته است. در این مرحله سرمایه با ایجاد زمین‌لرزه و پس‌لرزه‌های خود با کوبیدن موانع سرراه خویش نیروی کار را هرچه بیشتر در تنگنا قرار داده، قدرتمندتر از پیش به حیات خود ادامه خواهد داد. برای درک عمیق‌تر موقعیت ضعیف نیروی کار به آخرین نمونه عمل میلیون‌ها مزدور آمریکای حتماً باید توجه داشت. ریچارد ترومکا (Richard Trumka) رئیس فدراسیون آمریکا اخیراً اعلام کرده است که برای به‌قدرت‌رساندن مجدد باراک اوباما اتحادیه‌های کارگری آمریکا، حداقل ۴۰۰۰۰۰ نفر از اعضای خود را سازماندهی کرده‌اند تا با مراجعه مستقیم به خانه‌های رأی‌دهندگان، آنها را تشویق به انتخاب اوباما بکنند. رؤسای اتحادیه‌های کارگری آمریکا درصددند ۴۰۰ میلیون دلار خرج کمپین انتخاباتی حزب دموکرات بکنند.

خاورمیانه

در این منطقه از جغرافیای اقتصادی - سیاسی به‌دلایل اقتصادی و موقعیت آن از نظر تأمین مواد اولیه سوخت طبق تقسیم کار جهانی برای بازار جهانی باید به چهار کشور ترکیه، ایران و عربستان سعودی و مصر توجه کرد. ما در این قسمت تنها به‌طور خلاصه اشاره‌ای به موقعیت سرمایه و نیروی کار خواهیم کرد.

ترکیه

ترکیه با نیروی کار ۲۴/۵ میلیونی، با تکیه بر بخش کشاورزی و خدمات و صنعت خود علیرغم رکود و بحران موجود در سطح جهانی از نظر سرمایه جهانی الگویی برای کشورهای خاورمیانه به‌شمار می‌رود. موقعیت جغرافیایی این کشور و ثبات سیاسی مورد نظر سرمایه برای تأمین مواد سوختی صنعت کشورهای اروپایی خصوصاً در ۱۰ سال گذشته موقعیت برتری نسبت به رقبای منطقه‌ای برای این کشور فراهم نموده است. وجود خطوط باکو-تیبلیس - جبهان، خط لوله گاز تبریز- آنکارا و چندین خط لوله در دریای سیاه توجه سرمایه جهانی را نسبت به این کشور هرچه بیشتر جلب نموده است. خصوصی‌سازی‌ها و گسترش یک طبقه خرده‌بورژوازی وسیع به‌تبع آن موقعیت سرمایه را در مقابل نیروی کار مستحکم‌تر گردانیده است. فعالیت چندین ساله نیروهای سیاسی و محاصره نیروی کار از طریق اتحادیه‌های کارگری راست و چپ هرچه بیشتر همچون تارهای مرئی و نامرئی عنکبوت بر دست‌وپای نیروی کار موقعیت آن را بیشتر و بیشتر تضعیف کرده است. در آخرین حرکت اعتراضی از سوی کارگران تنباکو، این حرکت ابتدا با بی‌اعتنائی بورژوازی رویرو شد تا جایی که بیش از ۲۰۰ نفر از آنان مجبور به اعتصاب غذا گردیدند. بورژوازی ترکیه برای غلبه کامل بر این اعتراض از یکسو اتحادیه‌های کارگری را به‌کار گرفت و از سوی دیگر این حرکت را به شکلی وحشیانه سرکوب نمود. تناسب قوای بین سرمایه و نیروی کار در ترکیه چنان به‌نفع سرمایه چرخیده است که هیوندای، ماشین‌سازی کره جنوبی، پس از اینکه با ۴ اعتصاب کارگران در هند رویرو شد، بخشی از کارخانه خود را برای کم‌کردن هزینه‌ها و کوتاه‌کردن زمان تحویل آن به بازارهای اروپایی و خاورمیانه به‌ازمیت ترکیه منتقل نمود و کار خود را از ماه مه ۲۰۱۰ شروع نمود. همان‌طور که در عرصه بین‌المللی اشاره کردیم، سرمایه در ترکیه در حمله به نیروی کار در منطقه پرچمدار محسوب می‌شود. روز ۸ مارس ۲۰۱۲ رئیس اتحادیه دیسک آقای ارول اکینجی در اطلاعیه مطبوعاتی خود با گلایه از دولت اردوغان اعلام نمود که دولت قانون کار جدیدی تهیه نموده است که در آن صحبتی از اتحادیه‌های کارگری نکرده است. وی در بخش دیگر اطلاعیه‌اش به پروژه استراتژی استخدام ملی اشاره نموده است که دولت برای از بین بردن شکل

متعارف استخدام از کارگران می‌خواهد برای کارهایی فقط به بنگاه‌های کارایی خصوصی مراجعه کنند. وی در پایان نتیجه گرفته است که دولت قصد دارد با اقدامات جدید خود حق سنوات کاری کارگران را از بین برده و دستمزدهای پایینی را به آنها تحمیل کند. تسلط و موقعیت برتر سرمایه در ترکیه تا جایی پیش رفته است که اریک لی (Eric Lee) مشاور بزرگ سرمایه و صاحب سایت لیبر استارت در نوامبر سال گذشته به کمک مالی مرکز همبستگی آمریکایی فدراسیون کار آمریکا صدها مزدور مزدی را از ۳۰ کشور مختلف زیر سقف اتحادیه پترول-ایش جمع می‌کند تا برای بهار عربی به نفع سرمایه رهنمودهای عملی بدهد. وکادرهای آینده خود را از میان آنان دستچین سازد، غافل از اینکه در این دوره سرمایه عمومی به نمایندگی از همه بخش‌ها و گرایش‌های سرمایه دیگر حتی سه‌جانبه‌گرایی تاریخی سازش نیروی کار با سرمایه را نیز تحمل نخواهد کرد و راه‌های قانونی اعتراض نیروی کار را با توسل به قوه مقننه و مجریه مسدود خواهد کرد. سرمایه در این دوره این هدف را تعقیب می‌کند اما هنوز نتیجه این عرصه از مبارزه قطعی نشده است.

برای جلوگیری از طولانی‌شدن این نوشته فقط به دخالت مستقیم دولت ترکیه در اعتصاب کارگران دخیانیات و دولت کانادا در رابطه با خلبانان؛ میکائیک‌ها و نظافتچی‌های شرکت هواپیمایی عظیم ایرکانادا (Air Canada) اکتفا می‌کنیم.

مصر

مصر با نیروی کار ۲۶ میلیونی خود یکی از حلقه‌های مؤثر در سرمایه خاورمیانه است. سرمایه در این کشور به‌یمن سرکوب شدید نیروی کار از سوی قهرمان ناسیونالیسم عرب جمال عبدالناصر، دهه‌های متمادی با آسودگی به استثمار پرداخته است. این روند در زمان آنورالسادات نیز ادامه یافت. بورژوازی مصر از دهه قبل با سرکوب و حملات متعدد به سطح دستمزدها راه را برای خصوصی‌سازی‌های وسیع در همه شاخه‌های اقتصادی از ۲۰۰۴ هموار نموده بود. در این مدت بورژوازی مصر برای کنترل کامل نیروی کار با ایجاد اتحادیه‌ای که نزدیک‌ترین رابطه با دولت و سرمایه مصر داشت از هرگونه تحرک و واکنش نیروی کار ممانعت به‌عمل آورد. بحران اقتصادی و حاکمیت خفقان و فساد دستگاه اداری سبب گردید که از ۱۸ دسامبر ۲۰۱۰ اعتراضات خیابانی با شرکت همه طبقات و اقشار علیه دولت حسنی مبارک شروع گردد. در طی این مدت و قبل از آن سرمایه جهانی در رقابت با اتحادیه وابسته به دولت از طریق سازمان جهانی کار و احزاب چپ مصر تلاش خود را به‌کار بست تا از حرکت مستقل نیروی کار جلوگیری کند. سرمایه جهانی تا به امروز در این زمینه کاملاً موفق بوده است تا جایی که یک سال پس از برکناری حسنی مبارک، اتحادیه حمل و نقل این کشور برای کمک به بورژوازی مصر از اعضای خود تقاضا نمود که یک روز از دستمزدهای خود را به دولت بپردازند. در این میان احزاب راست و چپ و خصوصاً جریان‌های نظیر الثورة، اخوان-المسلمین شدیداً تلاش می‌کنند که در دل تحولات سیاسی اخیر کارگران رادیکال و جدی سرکوب شوند.

عربستان سعودی

عربستان سعودی به‌عنوان اولین کشور تولیدکننده نفت خام و با داشتن یک پنجم کل ذخیره نفت دنیا، برای سرمایه جهانی از اهمیت بالایی برخوردار است. از هفت میلیون نیروی کار این کشور شش میلیون آن را کارگران مهاجر تشکیل می‌دهند، که اکثر آنها در بخش نفت و گاز کار می‌کنند. کارگران هندی، پاکستانی، بنگلادشی، فیلیپینی، مصری، فلسطینی، سریلانکایی، سودانی، اندونزیایی، سوری و ترک در این کشور به‌شدت استثمار می‌شوند. از میان این جمعیت ۶ میلیونی فقط ۱۰۰۰۰۰ از کشورهای غربی هستند که اغلب در مشاغل سطوح بالا و تخصصی در نفت مشغول به

کارند. در این کشور دیکتاتوری سرمایه در دست وزیر نفت این کشور قرار دارد. از سال ۲۰۰۵ به بعد بخش خصوصی در بخش تولید برق و مخابرات سرمایه‌گذاری‌های نسبتاً سنگینی کرده است. سرمایه این کشور برای کسب ارزش اضافی مطلق از این نیروی کار حتی نیازی به تشکلات دست‌ساز خود سرمایه را نمی‌بیند. تقریباً همه کارگران غیربومی سالیان متمادی به صورت قراردادی استخدام می‌شوند. قانون کار این کشور در مجموع به چند صفحه کوتاه خلاصه می‌شود که مستقیماً از سوی وزیر کار نوشته شده است. این به‌ظاهر قانون کار براساس اصل اسلامی موجد و مستأجر تنظیم گردیده است. کارگران با اتمام قراردادهای خود مجدداً باید قرارداد تازه‌ای را امضا کنند. به‌طور مسلم نیروی کار در این کشور از بی‌حقوق‌ترین بخش از نیروی کار در خاورمیانه محسوب می‌شود. سرمایه در این نقطه از جهان حتی کوچکترین اعتراض مسالمت‌آمیز را بر نمی‌تابد. این نیروی کار ۶ میلیونی در عربستان سعودی در قانون کار تشریفاتی، کارگران میهمان نامیده می‌شوند.

ب. ایران

برخلاف مشروطیت ناکام بورژوازی ایران، که آمال و آرزوی چپ دموکراسی‌خواه ایران را تشکیل می‌داده است، ما از انقلاب موفق سرمایه در سال ۴۲ شروع می‌کنیم. اصلاحات ارضی میلیون‌ها خوش‌نشین و دهقان را از محیط روستا کنده و نیروی کار آنان را به کالا تبدیل نمود. حرکت سرمایه توسط دربار و سرمایه جهانی پس از سال ۴۲ چهره طبقاتی جامعه ایران و بافت اقتصادی آن را به کلی زیور کرد. به‌دنبال اصلاحات ارضی، سرمایه در قالب سرمایه عمومی نیروی کار وسیعی را در بخش صنعت و کشاورزی به وجود آورد. ایجاد ذوب آهن، ماشین‌سازی‌ها، تراکتورسازی، گسترش صنعت نفت و پتروشیمی، تشکیل شرکت‌های زراعی بزرگ نظیر شرکت زراعی دشت مغان، شرکت زراعی خوزستان، و شرکت زراعی کرج، مزارع میکانیزه کشت و صنعت به توسعه اقتصادی و تمرکز سرمایه کمک بزرگی نمود. علیرغم ظاهری این پیشرفت‌ها با تکیه بر تولید نفت، زیرساخت اقتصادی در رابطه با سرمایه جهانی توسعه پیدا نکرد. همه پیشرفت‌های صنعتی با تکیه بر صنعت مونتاژ وارده از غرب عملی گردید. بدون شک با استمرار رژیم بورژوا - سلطنتی در ایران بورژوازی ایران در دراز مدت می‌توانست به تکنولوژی متناسب با صنعت نیز دست پیدا کند. البته قابل ذکر است که نقش تکنوکرات‌ها و بوروکرات‌های ایرانی ثناگوی سرمایه در این میان مهم بود، ولی اینان در روند حرکت سرمایه جهانی در ایران برخلاف تکنوکرات‌ها و بوروکرات‌های کشورهای نظیر کره جنوبی، برزیل، سنگاپور، مالزی و ترکیه به‌جای توسعه زیرساخت سرمایه، به مجیزگوییان دربار تبدیل شدند و نقش خود را در خراب‌تر کردن اقتصاد ایران ایفا نمودند.

یکی از پیامدهای اصلاحات دربار پیدایش طبقه بزرگ بورژوازی بود که با برخورداری از کمک‌های مالی، حمایت‌های گمرکی، بخشش مالیاتی و امتیازات انحصاری به‌سرعت رشد نمود و به یکی از پایه‌های قدرت سلطنت در ایران تبدیل شد. رشد سریع بورژوازی نزدیک به دربار و ایجاد محدودیت در فعالیت سایر اقشار بورژوازی ایران از جمله بورژوازی متوسط صنعتی و کم‌شدن نفوذ بازار سنتی در مقابل کالاهای وارده از غرب بخش‌های وسیعی از بورژوازی و خرده‌بورژوازی را به اپوزیسیون رژیم بورژوا - سلطنتی تبدیل نمود. تحکیم قدرت دربار و تقویت ماشین سرکوب از طریق ساواک و ارتش و انواع دستگاه‌های کنترل و جاسوسی علیه مخالفان راه هرگونه حرکت و اعتراض قانونی را سد نمود. چنین شرایطی خصوصاً روشنفکران مذهبی و غیرمذهبی را به مبارزه مخفی و مسلحانه کشاند. خفقان و سرکوب سیاسی شدید هرگونه مخالفتی در جامعه و تحقیر همه طبقات و اقشار دیگر جامعه ریشه‌های طغیان سیاسی را تقویت نمود. در این میان روحانیت که تاریخاً و از زمان مشروطیت خود را یک پای قدرت سیاسی می‌دید و تضعیف بورژوازی تجاری را تضعیف موقعیت اقتصادی خود می‌دانست به صف اپوزیسیون پیوست. در سال‌های ۵۲ و ۵۳ قیمت نفت کاهش یافت و بیکاری گسترش پیدا کرد و دولت قادر نبود مثل گذشته هر سال حقوق کارمندان را بالا ببرد. تا جایی که

در نیمه دوم سال ۱۳۵۶ میزان تورم به ۴۰ درصد رسید. این نقطه آغاز علنی شدن اعتراضاتی بود که سال‌ها در حاشیه شهر تهران بزرگ در جریان بود. (البته با مولفه‌های مهم‌تر دیگری که در این مقاله فرصت پرداختن به آنها نیست). روحانیت، پس از چند ماه تظاهرات توده‌های مردم و بندوبست‌های خود با سرمایه جهانی، در غیاب حریف قدرتمندتر در میان اپوزیسیون سلطنت با تکیه بر تشکیلات سنتی خود و باورهای عمیق مذهبی توده‌ها خود را به عنوان قدرت سیاسی آینده کشور مطرح ساخت.

نخستین نمود این اعتراضات با شب شعرهای دانشگاه صنعتی آریامهر شروع گردید و اعتصابات کارگران در شرکت نفت، رژیم سلطنتی را به پایان رساند. در آن روزها حتی قبل از سقوط سلطنت، روحانیت از سوی نمایندگان خود و جبهه ملی رابطه مستقیمی با نمایندگان و کمیته اعتصاب کارخانجات برقرار کرده بود. نیروی کار در ایران در آن زمان به خاطر بی‌اطلاعی از تجربه تاریخی و حتی تجربه نسل ماقبل خود عملاً دنباله‌رو دشمنان طبقاتی خود شد. بازرگان‌ها، بهشتی‌ها، عراقی‌ها و طالقانی‌ها با مراجعه به کارگران نفت در جنوب و تهران "انقلاب" را تمام‌شده خوانده و از آنها خواستند این بار برای حاکمیتی جدید با جدیت و شدت بیشتری کار کنند. البته توصیه‌های این آقایان در بین اکثریت مزدوران مزدی گوش شنوا داشت، اما کارگران رادیکال زیر بار نرفتند.

بورژوازی ایران برای تثبیت موقعیت خود پس از حملات اولیه به بیکاران - که نیروی معترض بزرگی را تشکیل می‌دادند - سریعاً به تقویت شاخه کارگری خود پرداخت. قانون تشکیل شوراهای اسلامی کار در تاریخ چهارم بهمن ۱۳۶۳ مشتمل بر بیست‌ون ماده و سی‌ویک تبصره به تأیید شورای نگهبان و به ریاست مجلس شورای اسلامی آقای رفسنجانی، به تصویب رسید. یکه‌تازی و جاسوسی و سرکوب کارگران از سوی خانه کارگر و شوراهای اسلامی در محیط کار با تکیه به دو دوره ریاست جمهوری آقای رفسنجانی ادامه یافت. در طی این سال‌ها خانه کارگر و شوراهای اسلامی تنها یک وسیله سرکوب ناماندند؛ بلکه با تکیه بر قدرت اقتصادی دولت و دریافت کمک‌های مالی هنگفت در اغلب شهرها و خصوصاً شهرهای بزرگ و صنعتی، هزاران هزار مزدور مزدی را زیر چتر خود درآوردند. برخلاف کسانی که این تشکل را تنها یک ابزار سرکوب می‌دانند، این تشکلی است که هزاران کارگر را در صفوف خود متشکل کرده است و آنها را در خدمت همه جناح‌های بورژوازی به کار گرفته است.

دوران جنگ هشت ساله ایران و عراق و اقتصاد جنگی آقای موسوی به تمرکز سرمایه عمومی انجامید؛ همان‌طور که جنگ داخلی روسیه بین سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۲ سرمایه را در آن کشور متمرکز نمود. بورژوازی جدید پس از تصاحب سرمایه‌ها و مایملک سرمایه‌داران وابسته به سلطنت به خاطر انباشت و تقویت قدرت اقتصادی خود از همان ابتدا نشان داد که قرار نیست تغییری در جهت بهبود زندگی توده‌های کارگر و محروم جامعه ایجاد شود. به عنوان نمونه حجت‌الاسلام غفاری جوراب استارلایت و آقای مهدی کروی فولاد را با نام افراد مختلف تصاحب کردند. در طول جنگ سرمایه با استفاده از آن عملاً کمر کارگران را شکست. آقای رفسنجانی برای توسعه سرمایه و تقویت بورژوازی تعدیل نیروی کار را در دستورکار خود قرار داد. در این دوره هزاران کارگر تصفیه شدند. فقط در صنعت نفت ایران ۵۰۰۰ کارگر در خوزستان باز خرید شدند. از این تعداد حدود ۱۰۰۰ نفر دستگیر و روانه زندان و شکنجه‌گاه‌ها گردیدند، که کارگران رادیکال در بین آنان اعدام شدند. در آن دوران قانون کار به یکی از محورهای مبارزه کارگران تبدیل گردید. اولین پیش‌نویس قانون کار از سوی بورژوازی ایران تهیه گردید، ولی قبل از اینکه علنی شود به بایگانی سپرده شد. دومین پیش‌نویس این قانون به ابتکار آقای توکلی به کمک مدرسین حوزه علمیه قم تهیه و به دولت تحویل داده شد. مدرسین حوزه علمیه قم آن را بر اساس فقه اسلامی بر پایه روابط مالک و مستأجر نوشته بودند. در این قانون در همه

موارد تنظیم رابطه کارگر و کارفرما به عهده طرفین واگذار شد. این قانون هیچ‌گونه محدودیتی را در هیچ زمینه‌ای از قبیل ساعت کار و مرخصی و اضافه‌کاری به رسمیت نمی‌شناخت. دولت وقت برخلاف حوزه بر این امر واقف بود که همین طغیان ۵۷ توقعات کارگران را بالا برده است و در چنین شرایط سیاسی - اجتماعی تحمیل آن به کارگران کار ساده‌ای نیست. بنابراین، این پیش‌نویس هم کنار گذاشته شد. در جریان طغیان و جابه‌جائی قدرت، کارگران به‌طور اخص و جامعه به‌طور علی‌العموم برای مدت کوتاهی طعم آزادی را چشیده بودند. برای مدت کوتاهی قدرت سرمایه، سلسله‌مراتب آن، و بخصوص حکومت و قدرت دولتی آن تضعیف گردیده بود. بالا رفتن توقعات کارگران و آنارسی ذاتی کارگری هنوز حاضر نبود به این سادگی زیر یوغ سرمایه و نمایندگان سیاسی آن برود. سومین پیش‌نویس قانون کار در سال ۱۳۶۲ تدوین گردید. این همان قانونی است که هنوز خط‌امامی‌ها به آن افتخار می‌کنند و امروز مورد نقد جناح‌های سیاسی و روشنفکران طرفدار غرب قرار می‌گیرد. همین قانون نیز، که مهر و نشان زمان خود را دارد، مورد حمله کنونی همه جناح‌های بورژوازی ایران قرار گرفته است. این قانون پس از کش‌وقوس‌های فراوان در بین جناح‌های بورژوازی ایران بالأخره بعد از گذشت هفت سال، در ۲۹ آبان ۱۳۶۹ علیرغم مخالفت شورای نگهبان از سوی مجمع تشخیص مصلحت تأیید و به تصویب رسید و از اول سال ۱۳۷۰ اجرائی شد.

پس از اتمام ریاست جمهوری آقای رفسنجانی نوبت به ریاست جمهوری آقای خاتمی رسید. آقای خاتمی می‌بایست آغاز پایان انباشت سرمایه در دوران آقای رفسنجانی باشد. برای درک بهتر این مسأله اشاره به حضور آقای آموزگار نخست‌وزیر دوران شاه و رئیس حزب رستاخیز به‌عنوان یکی از افراد بانفوذ بانک جهانی با تأیید کامل بورژوازی جدید ایران در زمان خود آقای خمینی، ضروری است. آقای آموزگار در سفر خود به تهران قوانین و اجرایی‌شدن دستورات بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و تجارت جهانی را به دولت آقای رفسنجانی تقدیم کرد. بعد از اتمام جنگ بازسازی خرابی‌های حاصله از ۸ سال جنگ خانمانسوز بورژوازی عراق و ایران، بازیگران تازه و بیشتری را به حوزه فعالیت‌های اقتصادی کشاند. شکل اداره اقتصاد کشور به‌صورتی متمرکز در دستان دولت مانعی به شرکت و حضور فعال سرمایه‌داران خصوصی ایجاد می‌کرد. به همین سبب دولت آقای خاتمی برای جذب سرمایه‌های خارجی، ورود به سازمان تجارت جهانی و شریک‌شدن بخش خصوصی در حیات اقتصادی کشور با اسم گفتگوی تمدن‌ها قدم‌های مؤثری برداشت. تا آنجا که به نسخه اقتصادی این دوران برمی‌گردد، همه رهبران و نمایندگان بورژوازی ایران با این سیاست‌ها توافق داشتند. اما در عین حال، هر کدام از جناح‌های بورژوازی ایران بر سر سهم خود از ارزش اضافی حاصله از استثمار، با توسل به اهرم‌های سیاسی در رقابت با هم بودند.

دوران ریاست جمهوری آقای خاتمی و گفتگوهای تمدن‌ها برای بورژوازی ایران برخلاف منتقدین افراطی‌اش امکانات فراوانی فراهم نمود. در این دوره در مجموع بنا به راهنمایی سرمایه جهانی از طریق صندوق بین‌المللی پول به معیشت ناقابل‌فروشنندگان نیروی کار ضربات سختی وارد آمد. در همان حال، کل بورژوازی ایران روابط خود را با سرمایه جهانی تحکیم بخشید. به‌علاوه، بورژوازی ایران پایگاه خود را در بین اقشار ناراضی به‌ویژه روشنفکران بسط داد. مسافرت بخشی از فعالین چپ به ایران با رضایت و همراهی عناصر امنیتی دوران خاتمی و حتی سرمایه‌گذاری بعضی از این افراد به نفوذ رژیم در خارج از کشور کمک فراوانی نمود. در همین دوره ما شاهد شکل‌گیری فعالین حقوق بشری، زنان، ملیت‌ها، هنرمندان و امثالهم هستیم. بخش وسیعی از همین جنبش‌ها، که قبلاً رسیدن به اهداف خود را در سرنگونی رژیم می‌دیدند، این بار پیشرفت کار و رسیدن به اهداف خود را در بقای آن و همکاری با آن یافتند. همه این‌ها از برکات دورانی است که به دوران اصلاحات مشهور شد.

در دوران اصلاحات، شوراهای اسلامی کار و خانه کارگر از جهات مختلف تحت فشار قرار گرفتند. در درجه اول به خاطر نقش مخرب خود، این شوراها در محیط کار به تدریج اعضای خود را از دست دادند. از سویی به خاطر وابستگی این تشکل به کمک‌های سیاسی و مالی دولت‌های قبلی آقای رفسنجانی پایه قدرت آنها تضعیف گردید. شوراهای اسلامی در محیط کار از سوی خود سرمایه‌داران و مدیران نیز به نوعی به عنوان مزاحم محسوب گردیدند. در داخل کشور این تشکل از سوی تکنوکرات‌ها و بخش وسیعی از روشنفکران لیبرال، که خواهان خصوصی‌سازی سریع‌تر و عمیق‌تر اقتصاد ایران بودند، مورد نقد و حمله قرار گرفت. دولت آقای خاتمی برای جذب سرمایه خارجی پس از سال‌ها مفادی از مقاوله‌نامه‌های سازمان جهانی کار (بخوان سازمان جهانی سرمایه) را مورد تأیید قرار داد. در کنار این فشار باید به نقش روشنفکران و طرفداران سندیکاها خصوصاً در خارج از کشور در افشای خانه کارگر و شوراهای اسلامی و تأکید بر ایدئولوژیک‌بودن این تشکل اشاره شود. افشای عملکرد شوراهای اسلامی و خانه کارگر از سوی سازمان‌هایی نظیر اتحاد بین‌المللی در حمایت از کارگران و کمیته دفاع از مردم ایران، که رابطه تنگاتنگی با اتحادیه‌های کارگری انگلستان دارد، تا حدود زیادی حداقل در سطح اتحادیه‌های کارگری غرب زیر پای این تشکل مربوط با حاکمیت را خالی کرد. همه این عوامل و فشارها شوراهای اسلامی و رهبران آن را عملاً در تنگنا قرار داد. باید تأکید کرد که این افشاگری‌ها نه در جهت منافع آتی کارگران، بلکه در جهت رقابت با آن برای ایجاد اتحادیه‌های کارگری از نوع غربی است، که با قبول سهم‌جانبه‌گرایی سازش نیروی کار با سرمایه را قانونی می‌سازد و برای مدت‌ها با توجه به شرایط فتر و فاقه موجود در میان کارگران، بخش وسیعی از آنها را نسبت به آینده متوهم می‌سازد.

در همین دوره پس از حضور خانم بیوندی از کنفدراسیون اتحادیه‌های آزاد کارگری با راهنمایی سازمان جهانی کار با استفاده از فضای اصلاحات تشکل‌هایی با ترکیب روشنفکران و در مواردی کارگران و روشنفکران نیز به وجود آمد. این تشکل‌ها، که در خارج از محیط کار شکل گرفتند، به تدریج مانند احزاب سیاسی در درون خود دچار اختلاف و انشعاب شدند و خواسته و ناخواسته به سدی در مقابل کارگران آگاه و رادیکال تبدیل شدند. کمیته پیگیری ایجاد تشکل‌های کارگری و کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل‌های کارگری از جمله این تشکل‌ها بودند، که تلاش کردند جای احزاب سیاسی را بگیرند، اما احزاب سیاسی سبب شقه‌شقه شدن همین تشکل‌ها شدند. این کمیته‌ها نه تنها قادر به عملی کردن ادعاهای خود نگردیدند، بلکه خود در درون خود به محافلی تبدیل شدند که در رقابت با همدیگر حتی به مانعی بر سر فعالیت‌های فردی همدیگر شدند.

در ۱۰-۱۲ سال گذشته، در خارج از کشور نیز برای تأثیرگذاری بر این روند عمدتاً نمایندگان سیاسی خرده‌بورژوازی ایران نیز در جهت تقویت رفرمیسم در اتحاد و رقابت با همدیگر کمیته‌های رنگارنگی را با عناوین حمایت و پشتیبانی از کارگران به وجود آورده‌اند. اکثریت غالب این کمیته‌ها همان فعالین سیاسی بعد از طغیان ۵۷ را تشکیل می‌دهند، که پس از سرخوردگی از احزاب سیاسی، این بار اهداف خود را در قالب این کمیته‌ها پیش می‌برند. یکی از این نهادها اتحاد بین‌المللی در حمایت از کارگران در ایران است که پس از شکست پروژه بنیاد کار^(۸) - که خود با انحلال کارگر تبعیدی^(۹) پا به عرصه وجود گذاشته بود- و انحلال آن، امروز در امتداد همان فعالیت‌ها به حیات خود ادامه می‌دهد. این تشکل پس از ۱۲ سال، امروز به فکر تدوین مبانی سیاست و فعالیت خود افتاده است. این جریان که اتحادیه‌های کارگری غرب به درستی از آن به نام ائتلاف بین‌المللی نام می‌برند، برای ردگم‌کردن و بالابردن ارزش مصرفی خود مبانی سیاست و فعالیت خود را بازتعریف کرده است. برای آن دسته از آدم‌ها که همیشه فرسنگ‌ها از تحولات فاصله دارند، این سیاست‌ها ممکن است تازه به نظر برسند، اما در این بازتعریف از مبانی سیاست این‌ها چیز تازه‌ای وجود ندارد. در

این بازتعریف قرار است همان رفرمیسم تاریخی این بار فرموله‌تر و سیاسی‌تر اعلام گردد. این دسته از آدم‌ها به‌خوبی از ریزش نیروهای جریانات سیاسی چپ و راست در سطح جهانی و ایران آگاهند و تلاش می‌کنند خود را به‌عنوان آلترناتیو آینده بین سرمایه و نیروی کار جا ببیاندازند. مبانی سیاست این ائتلاف هرچه مغشوش‌تر و پرتناقض‌تر باشد - که هست - به همان نسبت در شرایط متفاوت از قدرت مانور بیشتری برخوردار شده و با دست بازتر در خدمت به سرمایه و نظامش وارد عمل خواهد شد. جریانی که از ژانویه ۲۰۰۰ همراه فعالین بنیاد کار در کریدورها و پشت دفاتر رؤسای اتحادیه‌های کارگری برای گرفتن ملاقات انتظار می‌کشید، ظاهراً امروز به صرافت افتاده است که برای سیاست‌های خود مبنائی بسازد، درحالی که این سیاست‌ها از سوی اینان سال‌ها پراستیک می‌شد. به یک نمونه متناقض مبنای سیاست و فعالیت‌های این نهاد توجه کنیم. گردانندگان این نهاد در بند ۳ سیاست‌های خود می‌نویسند:

"کنفدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های کارگری (آی تی یو سی) که بنده اصلی آن تا سال ۲۰۰۶ تحت نام کنفدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های آزاد، (آی سی اف تی یو) فعالیت می‌کرد، دربرگیرنده اتحادیه‌ها و سندیکاهای کارگری متعدد و با گرایش‌های متنوع از کشورهای مختلف جهان است. به‌دلیل ساختار سراسری این کنفدراسیون، این نهاد موظف است که به نقض و پایمال‌شدن حقوق کارگران ایران همچون دیگر کشورهای جهان اعتراض نماید. سیاست ما در رابطه با این کنفدراسیون اطلاع‌رسانی شفاف و تأکید در انجام این وظیفه از سوی آنها ضمن احترام به استقلال تشکلات کارگری در ایران است. از سوی دیگر آنگاه که این نهاد، سیاست‌های سرمایه‌داری جهانی و دولت‌های غربی را در تقابل با منافع جنبش کارگری جهانی به پیش می‌برد، و یا مواضع تأییدآمیز نسبت به سیاست‌های ضد کارگری نهاد‌های بین‌المللی سرمایه‌داری مانند صندوق جهانی پول، بانک جهانی، سازمان تجارت و گروه G-20 را اتخاذ می‌نماید، ما با فشاری بر استقلال طبقاتی کارگران، علیه سیاست‌های این تشکل مبارزه خواهیم کرد."

موضع این نهاد در مقابل کنفدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های کارگری بیشتر به شوخی می‌ماند. برای روشن‌شدن ذهن خواننده، ما تنها با اشاره به چند کلمه در رابطه با رئیس این کنفدراسیون اکتفا می‌کنیم. آقای مایکل سومر (Michael Sommer) از ژوئن ۲۰۱۰ سکان حاکمیت این اتحادیه کارگری جهانی را به‌دست دارد. وی چه آن زمان که ریاست اتحادیه پست آلمان را در اختیار داشت و چه امروز، مهره سرسپرده سرمایه بوده و هست. این فرد در سال ۲۰۱۰ مرکل صدراعظم آلمان را با افتخار تمام به کنفرانس سالانه اتحادیه خود دعوت و از همکاری نزدیک وی با اتحادیه‌ها تعریف و تمجید نمود. وی از نزدیک در طرح و تدوین بالابردن سن بازنشستگی از ۶۵ سال به ۶۷ سال و ثابت‌نگذاشتن حداقل دستمزدها و کم‌کردن میزان خدمات عمومی با صدراعظم آلمان همکاری کرده است. این نهاد با شناخت کامل از این دسته رؤسای این نوع تشکل‌ها با اطمینان خاطر دادن به مزدوران مزدی خود را در بند اول مبانی فعالیت و سیاست‌های خود جزئی از جنبش جهانی کارگری اعلام نموده و همبستگی خود را با مبارزات کارگری در اقصی نقاط جهان اعلام می‌دارد. ما داوری در این امر را به کارگران جدی و آگاه به منفعت آنی و آتی می‌سپاریم.

بنا به مفاد قانون کار جمهوری اسلامی سه نوع تشکل برای کارگران در نظر گرفته شده است: شوراهای اسلامی، انجمن‌های صنفی کارگران و نمایندگان کارگران در محیط کار. پس از بی‌مصرف‌شدن شوراهای کارگری، دولت آقای احمدی‌نژاد در رقابت با شوراهای اسلامی طرفدار آقای رفسنجانی و ایجاد شاخه کارگری به‌نفع جناح خود، به فکر ایجاد انجمن‌های صنفی کارگران افتاد. بنابراین ایجاد انجمن صنفی کارگران نتیجه به‌پایان رسیدن ارزش مصرفی شوراهای اسلامی بود. در ابتدای کار دولت اصلاحات، انجمن صنفی روزنامه‌نگاران و رانندگان شکل گرفتند، اما به‌خاطر

محدود بودن اعضا و حضور کارفرمایان در این دو تشکل، نتوانستند جای پائی در بین کارگران باز کنند. انجمن صنفی روزنامه‌نگاران با توجه به حرفه و روابط درونی خود تا انتخابات اخیر ریاست جمهوری دوام آوردند، که چند روز بعد از این انتخابات به حکم دادستانی و وزارت اطلاعات دفترشان پلمب گردید.

پس از روی‌آوری دولت احمدی‌نژاد برای ایجاد انجمن‌های صنفی بر اساس ماده ۱۳۱ قانون کار، ما نه تنها در داخل، بلکه در نشست‌های سازمان جهانی کار با دو دسته از کارفرمایان و کارگران روبرو می‌شویم. قبل از حضور نمایندگان انجمن‌های صنفی در نشست‌های سالانه سازمان جهانی کار، خانه کارگر تمایلی به همکاری این دو نهاد نشان نمی‌داد. آنها با توجه به فشار روزافزون دولت، چاره‌ای جز قبول حریف زورمندتر خود را نداشتند. بنابراین اکنون سال‌هاست که نمایندگان کانون عالی انجمن‌های صنفی همراه نمایندگان خانه کارگر هر سال در کنفرانس‌های سالانه سازمانی جهانی سرمایه در کنار همدیگر می‌نشینند. اکنون دولت ۲۵۰ انجمن صنفی را در سراسر کشور سازمان داده است و این انجمن‌ها را به عنوان شرکای اجتماعی خود برای اجرا و عملی‌کردن سه‌جانبه‌گرایی به رسمیت شناخته است.

با وجود بروز اختلاف میان جناح‌های بورژوازی و تلاش آنها برای پارگیری از کارگران، دولت آقای احمدی‌نژاد علیرغم تحت فشار بودن از سوی رقبای قدرتمندتر از خود، یورش خود را به همان قانون کار سال ۱۳۶۹ آغاز کرده است. این حملات علیرغم شدت‌یابی اختلافات جناح‌های سیاسی و تشدید رقابت بین جناح‌های بورژوائی ایران کاملاً مورد تأیید همه آنهاست: از حوزه قم تا بیت رهبری و از بیت رهبری تا نظامیان و دولت آقای احمدی‌نژاد و از اتاق بازرگانی ایران تا اتاق بازرگانی تهران.

این اشاره کوتاه بدین سبب لازم بود که بتوان فضائی را که در آن انجمن‌های صنفی کارگران شکل گرفتند، بهتر درک کرد.

از زمان روی‌کار آمدن دولت آقای احمدی‌نژاد ما شاهد رقابت و در همان حال همکاری‌های شوراهای اسلامی و انجمن‌های صنفی کارگران در ایران هستیم. این دو تشکل هم‌اکنون چه در سطح تشکل کارفرمائی و چه در سطح تشکل‌های کارگری، در سازمان جهانی کار حضور دارند. در سال‌های اولیه حضور این دو تشکل در سازمان جهانی کار، هر دو اقداماتی در زمینه حذف همدیگر به عمل آوردند، ولی به‌خاطر ضعف پشتیبانان سیاسی شوراهای اسلامی، نهایتاً مجبور به پذیرش همکاری با همدیگر گردیدند. خانه کارگر و شوراهای وابسته به آنان برای جلوگیری از حذف خود به کمک حزب توده و جریان‌های سیاسی نزدیک به آنها حتی از سوی اتحادیه‌های وابسته به شوروی قدیم مورد حمایت قرار گرفته و به عضویت فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری (World Federation of Trade Unions) درآمد.

همان‌طور که می‌بینیم همه اقلیت و طبقات دیگر، به‌خاطر منافع که در مقابل مزدبگیران دارند، برای خفه‌کردن حرکت مستقل طبقاتی آنها شب و روز تلاش می‌کنند. تلاش سرمایه در ایران برای خفه‌کردن نیروی کار کاملاً همسو با سرمایه جهانی است، اما این دو با هم اختلافات خود را نیز دارند. جوهر این جنگ و جدل بین حاکمیت سرمایه در ایران با سرمایه جهانی را باید در دست‌یابی مطمئن سرمایه جهانی به مواد اولیه سوخت؛ یعنی نفت و گاز ایران و منطقه خاورمیانه تا شاخ آفریقا، دید. بورژوازی ایران برای تداوم و حفظ ارزش اضافی مطلق و بقاء رژیم خود، راهی بجز تبدیل‌شدن به قدرت منطقه‌ای نمی‌بیند. همین امر در رقابت با حاکمیت سیاسی سایر بازیگران صحنه اقتصادی و سیاسی، از جمله ترکیه و عربستان سعودی، محور اختلافات بین سرمایه بین‌المللی و سرمایه‌های ایران را تشکیل می‌دهد. سرمایه جهانی با تشویق و کمک به رقبای منطقه‌ای بورژوازی ایران تلاش می‌کند با رام‌کردن بزرگترین سرمایه‌داران ایران، یعنی سپاه و کل حاکمیت، وجود مواد اولیه خام را برای درازمدت برای سرمایه تضمین نماید. اگر سرمایه جهانی به‌رهبری آمریکا بقاء حاکمیت سیاسی رژیم ایران را تضمین کند، رژیم ایران نه تنها دست از غنی‌سازی اورانیوم برخواهد داشت، بلکه نزدیک‌ترین همکاری اقتصادی را با سرمایه جهانی خواهد کرد.

بورژوازی ایران علیرغم اختلافاتش با سرمایه جهانی، بدون هیچ اغماضی، سیاست‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول را در مقابله با نیروی کار، موبه‌مو به اجرا می‌گذارد. از بین بردن امنیت شغلی، تبدیل میلیونی فروشندگان نیروی کار به کارگران قراردادی و پیمانی، دخالت مستقیم دولت در تعیین دستمزدها، به‌وجود آوردن یک لشکر ذخیره کار برای تشدید رقابت بین نیروی کار و پایین‌نگهداشتن دستمزدها، گوشه‌هایی از سیاست عملی سرمایه در قبال نیروی کار در ایران است.

پس از اشاره‌ای فشرده به اقدامات بورژوازی ایران در مقابل کارگران، باید از خود پرسیم که جناح‌های مختلف بورژوازی ایران و اقشار دیگر، چه در داخل و چه در خارج از ایران، چه هدفی از تشکیل‌سازی برای کارگران را تعقیب می‌کنند.

بورژوازی ایران در داخل بجز سرکوب مداوم کارگران رادیکال از نوع راست و رادیکال از نوع چپ به‌طور مداوم دیکتاتوری سرمایه را به رخ کارگران می‌کشد تا بدین وسیله هر نوع فعالیت و حرکت کارگران را در نطفه خفه سازد. این سیاست دائمی سرمایه در طول تاریخ حیات خود بوده است و تا زمانی که نظم سرمایه و انضباط حاکم است، این امر بدون وقفه ادامه خواهد یافت. بورژوازی نه تنها در ایران، بلکه در سراسر جهان تشکلات مورد نظر خود را بنا به شرایط و موقعیت‌های تاریخی و سنتی ساخته و خواهد ساخت. اگر کارگر ایرانی حرکتی در جهت هرگونه تشکل از خود بروز دهد، آن را به شوراها، اسلامی و انجمن‌های صنفی حواله خواهد داد. اگر بخشی از کارگران حتی با استناد به خود قانون کار جمهوری اسلامی ایران چیزی بیش از این‌ها طلب کند، تا زمانی که سرمایه عمومی (دولت)، و سرمایه خصوصی این تشکل را به‌حال خود مفید نیابد، از شکل‌گیری آن جلوگیری خواهد کرد؛ حتی اگر این تشکل یک اتحادیه و سندیکای سربزه‌زیر باشد و حاضر شود در چارچوب قوانین خود سرمایه عمل نماید. همه جناح‌ها و گرایش‌های مختلف سرمایه در دعوای خود بر سر تقسیم ارزش اضافی حاصله از نیروی کار ایران و اختلافات سیاسی سطحی و عمیقشان، در یک نکته عملاً متحدالقولند: این‌ها همه توان خود را به‌کار گرفته‌اند تا از شکل‌گیری حرکت استقلال‌طلبانه کارگران جدی جلوگیری کنند و آن را در نطفه خفه سازند. تشکیل‌سازی سرمایه عمومی و سرمایه خصوصی با همکاری سرمایه نظامی - صنعتی و مالی در قانون کار جدید خود را به‌شکل استادشاگردی نشان می‌دهد و دخالت دولت را در تعیین دستمزدها مقرر می‌سازد.

ساده‌لوحی محض است اگر نمادهای انسانی سرمایه از سیاستمدار تا صاحب سرمایه را تنها در قالب ملی و وطنی خود ببینیم. طبقه سرمایه‌دار و نمایندگان سیاسی آنها به‌طور مستقیم و غیرمستقیم با هم در ارتباطند و همدیگر را تقویت می‌کنند. بورژواهای ایران حدود ۶۰ میلیارد دلار فقط در ایالت کالیفرنیا سرمایه‌گذاری کرده‌اند و این افراد در بین هردو حزب جمهوریخواه و دموکرات لابی‌های پرنفوذی دارند. بنا به خیرگزاری مهر، سرمایه‌داران ایرانی بیش از ۸۰۰ میلیارد دلار در اقصا نقاط جهان به‌ویژه آمریکا و اروپا سرمایه‌گذاری کرده‌اند. بنا به آمار دولت کانادا در ۵ سال گذشته و خصوصاً پس از بیرون‌راندن بخشی از بورژوازی ایران از صحنه سیاسی، ایرانیان ۳۵۰ میلیون دلار در این کشور سرمایه‌گذاری کرده‌اند. در سایر کشورهای اروپائی نیز به همین منوال نمایندگان سیاسی این بخش از بورژوازی ایران با خروج سرمایه‌های کلان به آغوش بخشی از بورژوازی جهانی و جناح‌های سرمایه پیوسته‌اند. این دسته از سرمایه‌داران حتماً در جهت شکل‌دادن به تشکلات کارگری مورد نظر خود در آینده دست نگذاشته و نخواهند گذاشت؛ چرا که حرکت سرمایه بدین شکل است: سرمایه ابتدا حرکت می‌کند و در حرکت خود با ایجاد تلاطم و گذشت از آن، زمینه اجتماعی هدف خود را به‌وجود می‌آورد، بعد خواست خود را به قانون (روح سرمایه) تبدیل کرده و اجرا می‌کند.

در هر صورت این تشکلات چه از طریق بورژوازی ایران و چه از طریق سرمایه بین‌المللی در شکل اتحادیه‌ها شکل بگیرند، به مانعی بر سر راه حرکت استقلال طبقاتی تبدیل خواهند شد.

ایجاد تشکل کارگری و به‌ویژه علنی در ایران، با توجه به بافت اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، ایجاد توهم و یک خودفریبی است. در کشوری که حتی وفادارترین تشکلات بورژوازی و خود جناح‌های بورژوازی تحمل نمی‌شود، این کار آب درهاون کوبیدن است. به‌علاوه هر نوع تشکل علنی و قانونی بنابه‌تجربه تاریخی، جز ابزاری در خدمت سرمایه نخواهد بود. اما این به‌معنی نفی تلفیق مبارزه مخفی - علنی و علنی - مخفی نیست.

برای روشن‌شدن اختلافات و درونمایه جدل‌های آقایان اکبری و کوهستانی ناچار بودیم مختصراً به تاریخچه رابطه سرمایه با نیروی کار در ایران بپردازیم. ریشه اختلافات نظرات و دیدگاه‌های این دو "فعال کارگری" را باید در دعوای سرمایه داخلی و سرمایه بین‌المللی یافت. این دیدگاه‌ها با همه اختلافات واقعی‌شان نکات مشترک فراوانی دارند. هر دو این دیدگاه‌ها تحت نام دفاع از منافع آبی - اقتصادی کارگران در ایران در دفاع از سرمایه و رابطه آن با نیروی کار در وحدت کامل قرار دارند.

« تولیدکنندگان فقط باید به‌خود آیند و هر نوع تلاش برای بهبود وضعیتشان باید به‌وسیله خود آنها صورت بگیرد. آن وقت زنجیرهای آنها برای همیشه از هم خواهد گسست... برابری سیاسی را به‌مثابه هدف دانستن، خطانی بیش نیست، و حتی به‌عنوان وسیله نیز خطاست. » کارل مارکس

اگر به تاریخ خود (نه تاریخ ساخته‌شده از سوی دیگران برای ما) نگاهی بیاندازیم، باید از خود پرسیم درحالی‌که جنبش کارگران کانال‌کن در انگلستان، در نیمه اول قرن هفدهم (۱۶۴۸) شعار لغو کار مزدی می‌دادند و درمقابل سرمایه آلترناتیو تملک وسایل تولید اجتماعی را قرار می‌دادند، نیروی کار در دهه دوم قرن بیستم و یکم، درمقابل قدرت سرمایه کجا ایستاده است؟

ما از هر نوع نقد جدی کارگران رادیکال و جدی، که ناشی از انتقاد - در رابطه با تحلیل طبقاتی، قدرت سرمایه و نیروی کار باشد - با آغوش باز پذیرا خواهیم بود. ما به برخوردهای نظری سطحی خارج از ادبیات و فرهنگ طبقه کارگر، که اصطلاحاً افکار عمومی نامیده می‌شود و جهت آن را ارتباطات جمعی بورژوازی تعیین می‌کند، اهمیتی قائل نیستیم. ما راه طبقه تاریخی - جهانی را قطب‌نمای خود قرار داده و فقط به نظرات همکاران جدی طبقه خودمان ارزش قائل هستیم.

جمعی از کارگران خواهان نابودی کالای ویژه به‌نام نیروی کار

اول اردیبهشت ۱۳۹۱

kalayevizheh@hotmail.com

توضیحات:

(۱) مجمع‌عالی با کدام انگیزه به کدام سو؟ (آزادی بیان، ۱۹ دسامبر ۲۰۱۱) http://www.azadi-b.com/M/2011/12/post_345.html

ما درون را بنگریم و حال را؛ نی برون را بنگریم و قال را (اخبار روز، ۲۴ ژانویه ۲۰۱۲)

<http://www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=43199>

(۲) آقای کوهستانی! می‌توانی نشان دهی که در دسته‌ی اول نیستی؟ <http://www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=42976>

(۳) ترجمه آقای حسن مرتضوی از نقل قول مزبور چنین است:

"شرایطی که برای کارگران از همه مطلوب‌تر است، رابطه‌ی وابستگی آنان با سرمایه به شکل‌هایی تحمل‌پذیر، یا چنان‌که ایند می‌گوید، «آسوده و آزادمنشانه» تبدیل می‌شود. این رابطه‌ی وابستگی به‌جای آن‌که با رشد سرمایه تشدید شود، فقط گسترده‌تر می‌گردد، یعنی قلمرو استثمار و سلطه‌ی سرمایه صرفاً ابعاد خود و نیز شمار افراد تابع خویش را گسترش می‌دهد. بخش بزرگ‌تر محصول اضافی خود کارگر که همواره افزایش می‌یابد و پیوسته به سرمایه‌ی اضافی تبدیل می‌شود [مارکس در ویراست چاپ فرانسه «به سرمایه‌ی اضافی تبدیل می‌شود» را به «به‌تدریج به سرمایه تبدیل می‌شود و» تغییر داده است]، در شکل وسیله‌ی پرداخت به آنان باز می‌گردد، به‌نحوی که می‌توانند دایره‌ی لذت‌های خود را فراختر کنند، بر دست‌مابه‌ی مصرفی خود در زمینه‌ی لباس و اثاث خانه و غیره بیفزایند و پول ناچیزی هم پس‌انداز کنند. اما این چیزها همان قدر نمی‌تواند استثمار کارگر مزدبگیر و وضعیت وابستگی‌اش را نابود کند که پوشاک، غذا و رفقا بهتر و «اموال اختصاصی» (peculium)* بزرگ‌تر تغییری در وضعیت برده نمی‌دهد. افزایش قیمت کار در نتیجه‌ی پیامد انباشت سرمایه تنها به این معناست که طول و وزن زنجیر طلانی کارگر مزدبگیر که برای خود ساخته این اجازه را به او می‌دهد که اندکی شل‌تر شود... یا قیمت کار همچنان افزایش می‌یابد به این دلیل که ترقی آن اختلالی در پیشرفت انباشت ایجاد نمی‌کند. در این موضوع نکته‌ی چشمگیری نیست چراکه به‌گفته‌ی آدام اسمیت: "پس از آن‌که این‌ها" (سودها) "تنزل پیدا کنند، سرمایه نه تنها افزایش می‌یابد بلکه سریع‌تر از گذشته رشد می‌کند..." (کارل مارکس، سرمایه، جلد یکم، انتشارات آگاه، ترجمه حسن مرتضوی، صفحات ۶۶۷-۶۶۵)

* در قانون رومی، اموال ناچیزی که پدر به فرزند خود یا ارباب به برده‌ی خود اجازه می‌دهد در تملک داشته باشد. در اینجا مقصود بخشی از دست‌مابه‌ی کاری است که مهاجران قاعدتاً باید پشت سر خود باقی‌گذاشته باشند و به‌این‌گونه خسارت سرمایه‌ی صادر شده یا به‌بیین دقیق‌تر خسارت ناشی از آن بخش از سرمایه‌ی صادر شده جبران شود که در صورت باقی‌ماندن در کشور در دست‌مابه‌ی کار نقش می‌داشت. (مترجم انگلیسی).

(۴) ایرج اسکندری در کاپیتال این واژه را جگرنات ترجمه کرده است: "چرخ Juggernaut یا Djaggernat - اشاره به آرایه حامل مجسمه ویشنو (Vichnou) الوهیت دوم از تثلیث هندی است، که هر سال به‌هنگام تشکیل دسته مذهبی در برابر معبد شهر جگرنوت مؤمنین متعصب خود را به زیر چرخ‌های آن می‌اندازند." (به‌نقل از جلد اول کاپیتال اثر کارل مارکس، ترجمه ایرج اسکندری)

(۵) انتخابات و دست‌مزد کارگران (اخبار روز، ۱ مارس ۲۰۱۲) <http://akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=44043>

(۶) آدام اسمیت (۱۷۹۰-۱۷۲۳)، ثروت ملل (۱۷۷۶-۱۷۶۶)، ترجمه دکتر سیروس ابراهیمزاده، صفحه ۵۸. اکنون که از آدام اسمیت، این اقتصاددان بزرگ بورژوازی نام بردیم، بد نیست نظر او را درباره حد اقل دست‌مزد کارگران هم بدانیم. او همانجا، در ادامه، چنین می‌نویسد: "کارگر همیشه باید از قبل کار خود اعاشه کند، و مزد او لااقل باید به‌اندازه‌ی باشد که قوت او را تأمین کند. باید در بسیاری از موارد مزد قدری بیشتر از قوت لایموت باشد والا ممکن نیست که بتواند خانواده‌ی تشکیل دهد. و نژاد چنین کارگری بیش از یک نسل نمی‌پاید. روی این اصل، آقای کانتیلن (Contillon) فرض کرده است مزد پست‌ترین نوع کارگران باید در همه جا لااقل دو برابر هزینه خوراک وی باشد، برای اینکه یکی با کمک دیگری بتوانند دو بچه بزرگ کنند... ولی حساب شده است که، نیمی از بچه‌هایی که به دنیا آمده‌اند، قبل از این‌که به سن بلوغ برسند می‌میرند. از اینرو تهی‌دست‌ترین کارگران... باید بکوشند که با هم لااقل چهار بچه تربیت کنند... اما چنین فرض شده است، که هزینه معاش لازم برای چهار بچه، تقریباً مساوی یک مرد است... سپس در مقایسه با برده، می‌نویسد: "کار یک برده قوی‌بنیه، طبق محاسبه‌ای که به‌عمل آمده، دو برابر هزینه معاش اوست؛

و نویسنده تصور می‌کند، که کار پست‌ترین کارگرها، نباید کمتر از کار یک برده قوی‌بنیه ارزش داشته باشد...» و در ادامه می‌افزاید: "ظاهراً این پائین‌ترین مزدی است که با مروّت و انسانیت عادی موافق است." (همانجا، صفحات ۵۹ و ۶۰) و ما در اینجا هرگونه داوری در خصوص سطح دستمزد زمان آدام اسمیت (۲۴۰ سال پیش) و مقایسه آن با امروز را به خواننده تیزبین (ویا به‌قول اسمیت "بامروّت و انسانیت عادی"؛ با توجه به اینکه این واژه‌ها نیز مضمون طبقاتی دارند!) واگذار می‌کنیم!

(۷) به‌نقل از کارل مارکس، سرمایه، جلد یکم، ترجمه حسن مرتضوی، افزوده مارکس بر چاپ فرانسه، حاشیه صفحه ۶۴۷. مارکس در همانجا می‌نویسد: «امروزه ما از بسیاری از این آرزوها به دلیل رقابت چندجانبه {جهانی} که در آن تکامل تولید سرمایه داری کارگران کل جهان را درگیر ساخته فراتر رفته ایم. دیگر فقط موضوع برسر این نیست که مزد انگلیسی‌ها به سطح مزد قاره اروپا تقلیل یابد بلکه در آینده‌ای کم و بیش نزدیک سطح مزد اروپائی‌ها به سطح مزد چینی‌ها کاهش یابد. این همان دورنمایی است که آقای استاپلتن، نماینده پارلمان انگلستان، در یک سخنرانی درباره قیمت کار در آینده با رأی دهندگان خود در میان گذاشته است.» انگلس در زیرنویس چاپ بعدی این اثر به زبان آلمانی به عنوان "تذکرات برای چاپ سوم"، (بی‌آنکه توضیح دهد که مارکس آن را بر چاپ فرانسه آن افزوده است) اشاره می‌کند که: «در روزگار کنونی، از دولت سر رقابتی که در بازار جهانی پس از آن تاریخ درگرفته است، گام دیگری فراتر از آن نهاده‌ایم. سنابلتون، عضو پارلمان [انگلستان] به رأی‌دهندگان خود چنین توضیح می‌دهد: "اگر چین مبتل به کشور بزرگ صنعتی شود، من نمی‌دانم توده‌های کارگری اروپا چگونه خواهند توانست، بدون آنکه تا سطح رقبای خود تنزل نمایند، در مبارزه پایدار بمانند." اکنون هدف مورد آرزوی سرمایه‌ی انگلیس دیگر مزدهای قاره اروپا نیست، خیر، آماج دستمزد چینی است.» (کاپیتال، جلد اول، ترجمه ایرج اسکندری، زیرنویس صفحه ۵۴۴). این امر نشان می‌دهد که مارکس در ۱۴۰ سال پیش مسئولانه متوجه ترفندهای سرمایه در خصوص تنزل دستمزدها بوده، درحالی که مدعیان مدافع کارگران امروزی ما همه این حقایق را از دید کارگران پنهان داشته، آگاهانه و ناآگاهانه به منافع فروشندگان نیروی کار پشت پا می‌زنند.

(۸) برای آشنائی با بنیاد کار از جمله می‌توانید به لینک <http://www.negah1.com/kargari/shams8.htm> نگاه کنید.

<http://www.astafe.eu/2006/0602/0220-f11.pdf>

(۹) در مورد کارگر تبعیدی می‌توان به لینک‌های زیر مراجعه نمود:

<http://www.astafe.eu/2006/0607/0729-f1.htm>